



## آموزه یازدهم: خاک آزدگان

### ۱- به خون گر کشی خاک من دشمن من / بجوشد گل اندر گل از گلشن من

**قلمرو زبانی:** گر: اگر / گلشن: گلخانه، گلستان، گلزار / **قلمرو ادبی:** قالب: غزل(جامه) اجتماعی / وزن: ت تن ت تن ت تن ت تن ت تن (رشته انسانی) / خاک: مجاز از سرزمین / به خون کشیدن: کنایه از کشتن و نابود کردن / گل: استعاره از جوانان جانباز / گل اندر گل: کنایه از فراوان / خاک، گل، گلشن: تناسب / واج آرای «گ» / گلشن: استعاره از میهن یا گور / گل بجوشد: استعاره پنهان

**بازگردانی:** ای دشمن من! اگر بخواهی سرزمین من را به خون بکشی و آن را نیست و نابود کنی، جوانان بسیاری هستند که در این سرزمین می‌جوشند و رویاروی تو می‌ایستند.

**پیام:** ستیز با دشمن

### ۲- تتم گر بسوزی، به تیرم بدوزی / جدا سازی ای خصم، سر از تن من

**قلمرو زبانی:** سوختن: سوزاندن (بن ماضی: سوخت، بن مضارع: سوز) / به تیر دوختن: تیر زدن (بن ماضی: دوخت، بن مضارع: دوز) / خصم: دشمن / به تیرم بدوزی: جهش ضمیر (من را با تیر بدوزی) / **قلمرو ادبی:** سوختن: کنایه از نابود کردن / بسوزی، بدوزی: جناس / سر از تن جدا ساختن: کنایه از کشتن / تن، من: جناس / سر، تن: تناسب / موقوف المعانی

**بازگردانی:** اگر تن من را بسوزانی و به من تیر بزنی، ای دشمن! اگر سر از تن من جدا کنی.

### ۳- کجا می‌توانی ز قلبم ربایی / تو عشق میان من و میهن من؟

**قلمرو زبانی:** کجا: چگونه / ربودن: دزدیدن، سریع گرفتن (بن ماضی: ربود، بن مضارع: ربا) / پرسش انکاری / **قلمرو ادبی:** واژه آرای: من / واج آرای «ن»

**بازگردانی:** هرگز نمی‌توانی عشق میان من و میهنم را از من بربایی و بگیری.

**پیام:** عشق به میهن

### ۴- من ایرانی ام آرنام شهادت / تجلی هستی است جان کندن من

**قلمرو زبانی:** آرمان: آرزو، عقیده / تجلی: جلوه‌گری / **قلمرو ادبی:** جان کندن: کنایه از درگذشتن و مردن / واج آرای «ن»

**بازگردانی:** من ایرانی هستم! آرزوی من شهادت است! مردن من نشانگر هستی من است.

**پیام:** ترغیب به شهادت

### ۵- میندار این شعله افسرده گردد / که بعد از من افروزد از مدفن من

**قلمرو زبانی:** پنداشتن: تصور کردن (بن ماضی: پنداشت، بن مضارع: پندار) / افسردن: سرد شدن، خاموش شدن، یخ بستن (بن ماضی: افسرد، بن مضارع: افسر) / افروختن: روشن شدن (بن ماضی: افروخت، بن مضارع: افروز) / مدفن: جای دفن، گور / **قلمرو ادبی:** شعله: استعاره از عشق به میهن / افسرد، افروخت: تضاد / واژه آرای: من، از

**بازگردانی:** گمان نکن که عشق میان من و میهنم آتشی است که از بین می‌رود؛ زیرا پس از من از گور من زبانه خواهد کشید.



**پیام:** جاودانگی عشق به میهن

۶- نه تسلیم و سازش نه تکریم و خواهش / بتازد به نیرنگ تو توسن من

**قلمرو زبانی:** سازش: کنار آمدن، آشتی / تکریم: گرامی‌داشت / خواهش: درخواست و التماس / تاختن: حمله کردن (بن ماضی: تاخت، بن مضارع: تاز) / نیرنگ: فریب / توسن: اسب سرکش، متضاد رام / قلمرو ادبی: توسن: استعاره از هستی من یا میهن من / واج آرای «ن»

**بازگردانی:** نه تسلیم می‌شویم! نه سازش می‌کنیم! نه شما را گرامی می‌داریم و نه از شما خواهشی می‌کنیم! هستی من مانند اسب سرکشی است که به نیرنگ تو حمله خواهد کرد و فریب تو را نخواهد خورد.

**پیام:** عدم سازش با دشمن

۷- کنون رود خلق است، دریای جوشان / همه خوشه خشم شد خرمن من

**قلمرو زبانی:** خلق: آفریده، مردم / خرمن: توده غله دروشده / قلمرو ادبی: رود خلق: اضافه تشبیهی / رود خلق، دریای جوشان است: تشبیه، اغراق / خرمن: استعاره از هستی / خوشه خشم: اضافه تشبیهی / خرمن من خوشه خشم شد: تشبیه، کنایه از افزایش و گسترش یافتن / واج آرای «خ» /

**بازگردانی:** مردمی که مانند رود بودند اکنون مانند دریای جوشان شده اند و همه هستی من از خشم تو آکنده شده است.

**پیام:** خیزش برای ستیز با دشمن

۸- من آزاده از خاک آزادگانم / گل صبر می‌پرورد دامن من

**قلمرو زبانی:** آزاده: ایرانی، آزادمرد، کسی که از اسارت بازمی‌گردد / پروردن: پروراندن (بن ماضی: پرورد، بن مضارع: پرور) / قلمرو ادبی: خاک: مجاز از سرزمین / گل صبر: اضافه تشبیهی / دامن: استعاره از هستی

**بازگردانی:** من ایرانی ام! از سرزمین آزادگانم! هستی من گل صبر می‌پرورد و من همیشه بردبارم.

**پیام:** ترغیب به بردباری

۹- جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من

**قلمرو زبانی:** توحید: یکتاپرستی / قلمرو ادبی: جام: مجاز از نوشیدنی / جام توحید: اضافه تشبیهی / تیغ ستم: اضافه تشبیهی یا اضافه همراهی / گردن زدن: کنایه از کشتن / واج آرای «ن»

**بازگردانی:** حتی اگر با تیغ ستمت گردن مرا بگسلی، من فقط خداوند را می‌پرستم و یکتاپرستم می‌مانم.

**سپیده کاشانی**

**پیام:** یکتاپرستی

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- برای واژه «افسرده» دو معادل معنایی بنویسید. - غمگین؛ پژمرده؛ یخ‌بسته

۲- بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید؛ سپس اجزای هر جمله بیت را در جدول قرار دهید.

من ایرانیم آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان کندن من



■ من ایرانیم. آرمانم شهادت است. جان کندن من تجلی هستی است.

نهاد	گزاره
من	ایرانیم
آرمانم	شهادت است
جان کندن من	تجلی هستی است

**نهاد:** گروه اسمی است که درباره آن خبری داده می شود. نهاد در پاسخ «چه چیزی؟ یا چه کسی؟» می آید. نهاد همیشه با شناسه فعلی همخوانی دارد.

**گزاره:** خبری است که درباره نهاد داده می شود. پس از یافتن نهاد بقیه جمله گزاره به شمار می رود.

### قلمرو ادبی

۱- این سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر «مهر و وفا» مقایسه کنید. - قالب هر دو شعر غزل است. / **درون مایه:** شعر «مهر و وفا» عاشقانه است و این سروده‌ای میهنی.

۲- در شعری که خواندید، واژه‌های «خاک» و «شعله» در کدام مفهوم مجازی به کار رفته اند؟ - «خاک» مجاز از سرزمین و میهن است و «شعله» مجاز از عشق به میهن.

۳- در سال‌های پیش با اجزای جمله (نهاد، مفعول، متمم، مسند و فعل) و جایگاه هر یک از آنها در جمله آشنا شدیم. گاهی اجزای کلام، برای تأثیر بیشتر سخن در زبان ادبی، بنابر تشخیص شاعر یا نویسنده جا به جا می‌شود؛ مانند مصراع «گل صبر، می‌پرورد دامن من»، که مفعول و فعل بر نهاد، مقدم شده است تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر شود؛  
به این گونه بیان، «**شیوه بلاغی**» می‌گویند.

این شیوه در مقابل شیوه عادی قرار می‌گیرد. در شیوه عادی، اصل بر این است که نهاد همه جمله‌ها در ابتدا و فعل در پایان قرار گیرد و سایر اجزای جمله، مانند متمم، مفعول و مسند در جایگاه معمول خود طبق زبان معیار واقع شوند.

■ نمونه‌ای از کاربرد شیوه بلاغی را در متن درس بیابید و آن را توضیح دهید.

- در بیت «کنون رود خلق است، دریای جوشان / همه خوشه خشم شد خرمن من» اجزای جمله جابه جا شده است؛ ازین رو نمونه‌ای از کاربرد شیوه بلاغی است. اگر این بیت را به شیوه عادی تبدیل کنیم این عبارت به دست می‌آید: **کنون رود خلق دریای جوشان است. خرمن من همه خوشه خشم شد.**

### قلمرو فکری

۱- در کدام بیت، بر مفهوم «یگانه پرستی» تأکید شده است؟ - جز از جام توحید هرگز ننوشم / زنی گر به تیغ ستم گردن من

۲- مضمون بیت‌های دوم و سوم را با سروده زیر مقایسه کنید.

تا زَبَرِ خاکی‌ای درخت تنومند / مگسل از این آب و خاک ریشه پیوند (ادیب الممالک فراهانی)

**قلمرو زیبایی:** زیر: بالا، فوق، مقابل زیر / گسستن: جدا شدن (بن ماضی: گسست؛ بن مضارع: گسل) / مگسل: جدا مشو، رها مکن / **قلمرو ادبی:**

**خاک:** مجاز از زمین / زَبَرِ خاک بودن: کنایه از زنده بودن / درخت: استعاره از شهروند /



**بازگردانی: ای درخت تنومند (ای ایرانی)** تا زمانی که زنده‌ای پیوندت را از خاک و سرزمینت نبر.

- درون‌مایه بیت‌های دوم و سوم همچنین بیت صورت پرشش به این نمونش دارد که نباید عشق به میهن و سرزمین خود را از دست بدهیم.

۳- در کدام بیت، به مفهوم آیه شریفه «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ» (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹) اشاره شده است؟

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ = هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه ایشان زنده‌اند، و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند.

- من ایرانی ام آرمانم شهادت / تجلی هستی است جان کندن من

۴- .....

## شیر زنان ایران

متن **تقریظ** حضرت آیت الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی، بر کتاب «من زنده ام»:

کتاب را با احساس دوگانه اندوه و افتخار و گاه از پشت پرده اشک خواندم و بر آن صبر و همت و پاکی و صفا و بر این هنرمندی در مجسم کردن زیبایی‌ها و رنجها و شادیه‌ها آفرین گفتم. گنجینه یادها و خاطره‌های مجاهدان و، آزادگان، ذخیره عظیم و ارزشمندی است که تاریخ را پر بار و درسها و آموختنی‌ها را پر شمار می‌کند. خدمت بزرگی است آنها را از ذهن‌ها و حافظه‌ها بیرون کشیدن و به قلم و هنر و نمایش سپردن.

این نیز از نوشته‌هایی است که ترجمه اش لازم است. به چهار بانوی قهرمان این کتاب و به ویژه نویسنده و راوی هنرمند آن سلام می‌فرستم.

**قلمرو زبانی:** تقریظ: ستایش نامه، مطلبی ستایش آمیز درباره کتاب، نوشته و مانند آنها. / همت: اراده نیرومند / صفا: پاکی / ذخیره: اندوخته / راوی: روایتگر / قلمرو ادبی: پرده اشک: اضافه تشبیهی

ابتدا باید مجروحانی را که وارد بخش **فوریت‌های پزشکی** (اورژانس) می‌شدند، شناسایی، و بعد مشخصاتشان را ثبت می‌کردم. برای این کار، لباس‌های مجروحان را با قیچی از تنش بیرون می‌آوردم تا آماده شست و شو و رسیدگی شوند.

بیمارستان به همه چیز شبیه بود، جز بیمارستان؛ غلغله بود. ازدحام مردم برای اهدای خون و کمک رسانی، همه کارکنان بیمارستان را کلافه کرده بود و نظم بیمارستان از دست رئیس و مدیر و پرستار و نگهبان، خارج شده بود. صدای زوزه آمبولانس‌ها و صدای هشدار حمله هوایی، در هم آمیخته بود.

قطع برق، هنگام حمله هوایی، بیمارستان را ناچار به استفاده از برق اضطراری می‌کرد. تخت‌ها کفاف مجروحان را نمی‌داد. حتی فرصت نمی‌شد جنازه شهدا را به سردخانه منتقل کنند. حتماً باید بالای سر افراد می‌رفتی تا تشخیص می‌دادی زنده اند یا مرده. گورستان شهر، گنجایش این همه جنازه را نداشت. حتی برای بردن اجساد، ماشین نداشتیم و آمبولانس‌ها ترجیح می‌دادند مجروحان را جا به جا کنند.

**قلمرو زبانی:** اورژانس: فوریت‌های پزشکی / رسیدگی: واریسی / ازدحام: شلوغی، انبوهی / اهدا: هدیه دادن / کلافه: پریشان، سر در گم / کفاف: به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد. / شهدا: ج شهید / اجساد: ج جسد، پیکر / قلمرو ادبی: دست: مجاز از اختیار / زوزه آمبولانس‌ها: اضافه استعاری



از زمین و آسمان، مرگ بر شهر می‌بارید. کودکانی که مادرهایشان را در بمباران از دست داده بودند، سرگردان و تنها در شهر، رها شده بودند.

با خودم گفتم: جنگ، مسئله ریاضی نیست که درباره اش فکر کنی و بعد حلش کنی؛ جنگ اصلاً منطقی ندارد که با منطق خواهی با آن کنار بیایی. جنگ، کتاب نیست که آن را بخوانی. جنگ، جنگ است. جنگ، حقیقتی است که تا آن را نبینی، درکش نمی‌کنی.

کم کم به تابلوی راهنمای ۱۲ کیلومتری آبادان نزدیک می‌شدیم. چند نفر سرباز در کنار جاده، زیر لوله‌های نفت به حالت سینه خیز، دراز کشیده بودند و چند خودروی خودی متوقف شده، توجهم را جلب کرد.

ناگهان خودروی ما با صدای انفجار مهیبی متوقف شد. نمی‌توانستیم هیچ حرفی بزنیم.

**قلمرو زبانی:** سرگردان: سرگشته / منطق: علم میزان / خودی: خودمانی / مهیب: ترسناک، ترس آور، هولناک / **قلمرو ادبی:** مرگ بر شهر می‌بارید: استعاره پنهان / از دست دادن: کنایه / جنگ مسئله ریاضی نیست: تشبیه / جنگ کتاب نیست: تشبیه /

از راننده پرسیدم: چی شد؟

گفت: نمی‌دانم، مثل اینکه اسیر شدیم.

- اسیر کی شدیم؟

- اسیر عراقی‌ها.

- اینجا مگه آبادان نیست؟ تو ما رو دادی دست عراقی‌ها؟

- الله اکبر، خواهر! همه با هم اسیر شدیم.

**قلمرو زبانی:** مگه: آیا، پرسش انکاری / **قلمرو ادبی:** دست: مجاز از اختیار

در این هنگام، سربازهای عراقی سریع خودشان را به ماشین ما رساندند. من کنار پنجره، بی حرکت نشسته بودم؛ اما آنها شیشه ماشین را با قنداق شکستند.

وقتی پیاده شدیم، مثل مور و ملخ از کمینگاه‌های خود درآمدند و دور ماشین جمع شدند و راننده و سرنشین را مثل کیسه شن به پایین جاده پرتاب کردند.

دستهایم را روی لباس‌هایم کشیدم. مقنعه ام را تکاندم. به جیب‌هایم اشاره کردند. آستر جیب‌هایم را بیرون کشیدم. وقتی دست‌هایم را از جیب درآوردم، در حالی که حکم مأموریتم را در یک مشت پنهان کرده بودم، شروع به تکاندن جیبم کردم.

افسر عراقی متوجه کاغذها شد و اشاره کرد: «مشتت را باز کن». با خنده‌ای زیرکانه، انگار که به کشف بزرگی رسیده است، هر دو کاغذ را از من گرفت و مترجم را صدا کرد.

**قلمرو زبانی:** قنداق: دسته تفنگ / درآمدند: بیرون آمدن / مور: مورچه بزرگ / مقنعه: نوعی روسری که زنان سر را با آن می‌پوشانند. / انگار:

گویی / **قلمرو ادبی:** مثل مور و ملخ: تشبیه / مثل کیسه شن: تشبیه

مترجم خواند: معصومه آباد؛ نماینده فرماندار آبادان.

مأموریت: انتقال بچه‌های پرورشگاه به شیراز.



فکر کردند یکی از مهره‌های مهم نظامی ایران را به دام انداخته اند. در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند، پشت سر هم به عربی جملاتی می‌گفتند و من با کنجکاوی حرکات و حرف‌های آنها را گوش می‌دادم و دور و برم را می‌پاییدم اما هر چه بیشتر گوش می‌دادم، کمتر می‌فهمیدم. کلمه «بِنَاتُ الخَمینِ» و «ژنرال» را در هر جمله و عبارتی می‌شنیدم. بلافاصله، بی سیم زدند و خبر را ارسال کردند.

از مترجم پرسیدم: چی داره می‌گه؟

گفت: می‌گه ما دو ژنرال زن ایرانی را اسیر کرده‌ایم.

گفتم: ما مددکار هلال احمریم.

**قلمرو زبانی:** مهره: مهره بازی / دور و بر: پیرامون / پاییدن: مراقب بودن، زیر نظر داشتن / بنات الخمینی: دختران خمینی / ژنرال: افسر ارشد در ارتش؛ سپهسالار؛ سرتیپ؛ سرلشکر / مددکار: یاریگر / قلمرو ادبی: مهره: استعاره از شخص مهم و کلیدی / به دام انداختن: کنایه از اسیر کردن / در پوست خود نمی‌گنجیدند: کنایه از اینکه بسیار خوشحال بودند

ترجمه کرد و افسر عراقی گفت: «زنهای ایرانی از مردهای ایرانی خطرناک ترند.»

از اینکه دو دختر ایرانی در نظر آنها این قدر خطرآفرین بودند، احساس غرور و استقامت بیشتری کردم. یاد روزهایی افتادم که می‌خواستم خدا امتحانم کند. باورم نمی‌شد که امتحان من اسارت باشد.

برادرهایم را می‌دیدم که دست بسته و اسیرند. نمی‌خواستم جلوی دشمن، ضعف نشان دهم. عنوان بنت الخمینی و ژنرال به من جسارت و جرئت بیشتری می‌داد، اما از سرنوشت میهمی که پیش رویم بود، می‌ترسیدم.

صبحدم بیست و چهارم مهر، هم زمان شد با سر و صدای خودروهای بعثی و هجوم دوباره گروه گروه نیروهایی که از شمال خرمشهر به سمت همین جاده سرازیر بودند. من و مریم را به گودالی انتقال دادند.

**قلمرو زبانی:** قدر: اندازه (هم آوا؛ غدر: ناپکاری) / غرور: احساس سربلندی و شادمانی / استقامت: پایداری / اسارت: اسیر شدن / بنت الخمینی: دختر خمینی / ژنرال: افسر ارشد در ارتش؛ سپهسالار؛ سرتیپ؛ سرلشکر / جسارت: دلیری، بی باکی و گستاخی / میهم: نامشخص / بعث: حزبی سیاسی که صدام حسین، رئیس جمهور پیشین عراق، رهبری آن را برعهده داشت. / بعثی: عضو حزب بعث / هجوم: حمله / قلمرو ادبی:

تعدادمان ساعت به ساعت بیشتر می‌شد. ساعت ده صبح جوانی با قامتی باریک و بلند و محاسنی قهوه‌ای مثل تیری که از دور شلیک شود، به جمع ما پرتاب شد. پنجاه رأس گوسفند با صدای زنگوله‌هایشان او را همراهی می‌کردند و عراقی‌ها گوسفندها را هم با او داخل گودال کردند. به هر طرف که سر می‌چرخانیدیم، صورت گوسفندها توی صورتمان بود و روی دست و پایمان فُضله می‌ریختند و یکسر بع بع می‌کردند.

هر گوسفندی که سر و صدا می‌کرد، به محض اینکه آن جوان، دستی به سرش می‌کشید، آرام می‌شد. یکی از برادرهای سپاه امیدیه از او پرسید: «اسمت چیه برادر؟ شغل چیه؟»

با سادگی و صداقت تمام گفت: اسمم «عزیز» است و چوپانم. کاشی هستم. دیروز از کاشان راه افتادم. توی ولایتان هر کی دوست داشت، چند تا گوسفند برای سلامتی رزمنده‌ها به جبهه هدیه کرده. من تو مسیر آبادان بودم که گیر افتادم.

**قلمرو زبانی:** محاسن: ریش و سبیل / فضله: پشگل / یکسر: پیاپی / به محض اینکه: همین که / صداقت: راستی / کاشی: کاشانی / ولایت: آبادی / گیر افتادن: دستگیر شدن / قلمرو ادبی: مثل تیری: تشبیه

ما را از گروه جدا کردند و سوار ماشین شدیم، اما هر دو ترجیح می‌دادیم بین گوسفندها باشیم نه بین گرگها!

صبح روز بعد با صدای مهمه بیرون، سراسیمه، بلند شدیم و برای اینکه از اخبار جدید مطلع شویم از پشت پنجره، بیرون را نگاه کردیم.



کامیونی پُر از اسیران ایرانی از نظامی گرفته تا غیرنظامی و پیر و جوان را وارد زندان کردند. یک نفر به آرامی گفت: این چه تقدیر و مصلحتی بود؟ ما آماده بودیم بجنگیم تا در راه خدا کشته شویم، آن وقت نجنگیده اسیر شدیم. یعنی خدا اینجا نشستن و کتک خوردن را از ما قبول می‌کند؟

از من پرسیدند: کی به کربلا آمدید؟

گفتم: اینجا که کربلا نیست، تنومه است.

گفت: چرا، این راه و این تقدیر، عین کربلاست. عشق به کربلا و سیدالشهدا شما را به عراق کشانده است.

**قلمرو زبانی:** همهمه: هنگامه / سراسیمه: پریشان / مطلع: آگاه / تقدیر: سرنوشت / مصلحت: آنچه سبب خیر و صلاح انسان باشد / تنومه: شهری در عراق نزدیک بصره / چرا: آری (در پاسخ پرسش منفی) / عین: درست مانند / سید الشهداء: آقای شهیدان، امام حسین / قلمرو ادبی: گرگ‌ها: استعاره از بعثی‌ها / پیر و جوان: تضاد

از طلبه‌ای که نزدیک تر بود پرسیدم: «برادران مجروح اینجا نیستند؟» گفت: «نه خواهر، اینجا سالم‌ها را مجروح می‌کنند.»

بچه‌ها را نوبتی و از روی ملاک و معیار خودشان انتخاب می‌کردند و آنها را به اتاق شکنجه روانه می‌کردند. روی هر کس انگشت حَرس الخمینی (پاسدار) می‌گذاشتند، او را با پای خودش می‌بردند، اما روی چهار دست و پا و با چهره‌های خونین و مالین برمی‌گرداندند که اصلاً قابل شناسایی نبود.

بچه‌ها برای اینکه این فضای ظالمانه و دلخراش را قابل تحمل کنند، همه چیز را به خنده و شوخی گرفته بودند. می‌نشستند توی صف کتک خوری، اما اسمش را گذاشته بودند هواخوری. لباسهای ضخیم و آستین بلند را چندتایی تن همدیگر می‌کردند که شدت ضربات کابل‌ها را کمتر احساس کنند.

**قلمرو زبانی:** معیار: مقیاس، اندازه / ملاک: اصل هر چیز، معیار، ابزار سنجش / حرس الخمینی: پاسدار خمینی / دلخراش: آزارنده / قلمرو ادبی: روی چهار دست ... برمی‌گرداندند: کنایه از اینکه شکنجه اش می‌کردند / هواخوری: کنایه از شکنجه

دیوارها تنها شریک و تکیه‌گاه درد و رنج ما بودند؛ دیوارهایی که تعداد کاشی قهوه‌ای رنگ آنها را دانه دانه شمرده بودم. دیوارهایی که دیگر همه سایه روشن‌هایشان را می‌شناختیم. گویی در و دیوار، بخشی از دارایی ما بود که با ما جا به جا می‌شد؛ اما دیوارهای سلول شماره سیزده برای ما آشنا تر بود. هر کاشی، یادگاری از یک عزیز در قاب بود. یادگاری‌ها با جسم تیزی، هنرمندانه با شعری لطیف و سوزناک، روی دیوار حک شده بود. روی یکی از کاشی‌ها نوشته شده بود:

«تابوت مرا جای بلندی بگذارید / تا باد بَرَد سوی وطن، بوی تنم را»

در شهریور ۱۳۶۱ دومین دیدارمان با هینت صلیب سرخ انجام شد. با آمدن این هینت شور و هیجان زیادی در اردوگاه به راه می‌افتاد و فضای اردوگاه پر از پرنده‌های کاغذی می‌شد. اسرا با این پرنده‌های کاغذی چند ساعتی را به سرزمین مادری سفر می‌کردند و همه در حال و هوای دیگری سیر می‌کردند.

**قلمرو زبانی:** سوزناک: دلخراش / هینت: گروه، دسته، انجمن / اسرا: ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان / قلمرو ادبی: دیوارها تنها شریک ... بودند: جانبخشی / پرنده کاغذی: استعاره از نامه

رئیس هینت صلیب سرخ گفت: «ما از خانواده‌هایتان برای شما نامه آورده‌ایم. شما می‌توانید پایین همین نامه‌ها پاسختان را بنویسید. در هر نامه، بیشتر از بیست و دو کلمه ننویسید؛ فقط با خانواده احوال پرسی کنید.»



من هم، تمام حواسم به نامه‌ها بود که یک باره، چشمم به تکیه کلام پدرم که صدایم می‌کرد «نور دیده»، روشن شد. دیگر توضیح و ترجمه را نه می‌شنیدم، نه می‌فهمیدم. بی اختیار، سرم را جلو و جلوتر و چشمانم را ریز می‌کردم تا مطمئن شوم درست می‌بینم و درست می‌خوانم. وقتی فهمید نامه‌ای که روی دیگر نامه‌هاست، مال من است، آن را به سمتم گرفتم. نامه را گرفتم و بوسیدم؛ گرمای دستانش را روی کاغذ نامه حس می‌کردم. به ریّ قطرات اشک که هنگام نوشتن از چشمانش، روی نامه چکیده بود، دست می‌کشیدم. نامه بوی پدرم را می‌داد؛ بوی اسطوره زندگی ام را؛ بوی مهربانی و عشق می‌داد. تمام کلماتی را که پدرم با دستان لرزان نوشته بود، مثل شربتی خنک و گوارا نوشیدم و کلمه به کلمه خواندم:

**قلمرو زبانی:** هینت: گروه، دسته، انجمن / اسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد. / گوارا: گوارنده، قبل هضم، (بن ماضی: گوارید، بن مضارع: گوار) / **قلمرو ادبی:** نور دیده: استعاره از فرزند گرامی / مثل شربتی خنک و گوارا: تشبیه

«نور دیده کجایی؟ از کجا باور کنم تویی تا سلامت کنم. همه جا را گشتم. سراغ تو را از هر کسی گرفتم. به خدا می‌سپارم تا همیشه زنده باشی.»

خدای من! این نامه‌ای است که پدر با دستان مهربانش برای من نوشته است؟! باور کردنی نبود... .

زمان آمارگیری لعنتی، برادرها را در گرمای پنجاه درجه که خورشید وسط آسمان بود، روی دو پا می‌نشاندند و آنها را با ضربه‌های کابل می‌شمردند. ضربه‌ها با شدت هر چه تمام تر بر بدن‌های استخوانی شان فرود می‌آمد. این نمایش مرگبار که هفته‌ای سه بار به مدت یک ساعت به طول می‌انجامید، به پنج نوبت در هفته تبدیل شده بود.

این بار، زیر بغل برادران مجروح و معلول را گرفته، آنها را هم بیرون می‌کشیدند و چند نفر دیگر از آسرای سالخورده و قدخمیده هم در جمع آنها نشسته بودند. فرمانده اردوگاه درحالی که چند سرباز کابل به دست، دور او را گرفته بودند و یک تکه برگه را که بر آن عبارت «لعن علی الصدام» نوشته شده بود، همراه با فحش و ناسزاهایی که همیشه ورد زبانش بود، به بچه‌ها نشان می‌داد.

پیدا بود که این برگه ساختگی، بهانه‌ای برای اذیت و آزار بچه‌هاست. بعضی از مجروحان و پیرمردها خود را کاملاً آماده شلاق کرده بودند و در هوای داغ اردوگاه «الانبار» کلاه و لباس گرم پوشیده بودند؛ اما آنها با وقاحت همه کلاه‌ها و لباسها را از تنشان بیرون کشیدند. هر لحظه به تعداد سربازها اضافه می‌شد. فرمانده اردوگاه کفشش را جلو دهان برادرها می‌برد که آن را با دندان نگه دارند تا نتوانند ناله کنند. اگر کسی در حین شلاق خوردن، فریاد می‌زد، ضربه‌ها شدت بیشتری می‌گرفت.

**قلمرو زبانی:** معلول: کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است، توانخواه / سالخورده: سالمند / لعن علی الصدام: نفرین بر صدام / ورد زبانی: سخنی که پیوسته تکرار می‌شود / ساختگی: قلابی / الانبار: نام منطقه‌ای در عراق / وقاحت: بی شرمی، بی حیایی / **قلمرو ادبی:** قد خمیده: کنایه از پیر /

خدا را به مقدسات عالم قسم می‌دادیم، همان طور که آتش را بر حضرت ابراهیم سرد کرد، شدت این ضربه‌ها را بگیرد و این عذاب را بر آنان آسان سازد.

در یکی از روزها که مأموران صلیب سرخ آمده بودند، نامه و عکسی از پدرم برایم آوردند که وقتی به آن نگاه می‌کردم، در نگاهش نشانی از خودم می‌یافتم.

تمام توش و توان ما در دوران اسارت، ضربان قلب و سوی چشم ما، به خطوط و سطور این کاغذها و کلمات و نوشته‌ها بسته بود. با کلمات این نامه‌ها راه می‌رفتیم و حرف می‌زدیم و می‌خوابیدیم و زندگی می‌کردیم. کلمات، آن قدر قدرت داشتند که هم جان می‌دادند و هم جان می‌گرفتند. کلمات هم، صدا و هم نگاه داشتند و می‌توانستند ما را آرام یا متلاطم کنند و آنجا بود که معجزه کلمه را دریافتم و فهمیدم چرا معجزه پیامبر ما کلمه





و کتاب بود. دریافتیم خمیرمایه آدمی، کلمه است. فقط افسوس که اجازه نداشتیم بیش از شش خط یا بیست و چند کلمه بنویسیم. اما من بی ملاحظه، کاغذ را سیاه می‌کردم و می‌دانستم این کلمات در جان مادر و پدر و برادر و خواهرانم ریخته می‌شود و آنها با این کلمات زندگی می‌کنند؛ پس هر چه بیشتر، بهتر. چقدر سرگرم این کلمات می‌شدیم؛ سهم ما دو برگه کاغذ بود و باید در همان دو کاغذ همه چیز را برای همه می‌نوشتیم.

**قلمرو زبانی:** مقدسات: چیزهای مقدس / مقدس: دارای تقدس و پاکی، پالوده / طور: گونه (هماوآگونه؛ تور: وسیله‌ای برای صید ماهی) / توش: توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی یا فشار / خطوط: ج خط / سطور: ج سطر / قدر: اندازه (هماوآ؛ غدر: نابکاری) / متلاطم: دستخوش پریشانی و آشفتگی / معجزه: عاجز کننده / خمیرمایه: اصل / غفلت: بی‌خبری / **قلمرو ادبی:** جان دادن: کنایه از زنده کردن / جان گرفتن: کنایه از میراندن / کلمات هم، صدا و هم نگاه داشتند: جانبخشی / سرگرم شدن: کنایه از مشغول شدن

چگونه می‌توانم از روزهایی بگذرم که هر لحظه اش یک مرگ بود و هر شب بر جنازه خودم شیون می‌کردم و صبح می‌دیدم زنده ام و دوباره باید خود را آماده مرگ کنم!

اگر چه این رنج، مرا ساخته و گداخته کرده است، اصلاً حاضر نیستم یک قدم از خودم عقب نشینی کنم؛ حتی اگر دشمن از خاکم عقب نشینی کرده باشد.

به خودم قول دادم، هیچ وقت درد و رنج خود و لحظه‌های انتظار طافت فرسای خانواده بزرگ اسیران درد کشیده را فراموش نکنم. اگر فراموش کنیم و دچار غفلت شویم؛ دوباره هم گزیده می‌شویم. تاریخ کشورمان سرشار از خاطراتی است که یک نسل به فراموشی سپرده و تاوان آن فراموشی را نسل دیگری پرداخته است.

**قلمرو زبانی:** شیون: ناله و زاری / ساخته: آماده و توانا / گداخته: نوب شده، مذاب / گزیدن: نیش زدن / طافت فرسا: توان فرسا، خسته کننده / تاوان: زیان یا آسیبی که شخص به خاطر خطاکاری، بی‌توجهی یا آسیب رساندن به دیگران ببیند. / **قلمرو ادبی:** گداخته کردن: کنایه از اینکه ساختن و نیرومند کردن

یاد یک نامه تاریخی افتادم که در آن، یکی از سرداران و دلاوران وطن نوشته بود: «هر کرکسی بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد، باید پرهایش را به تربیت شدگان نسل ما باج دهد.»

از اینکه توانسته بودم با رنج چهارساله اسارت، یک پیر کرکس را بکنم، خوشحالم.

**قلمرو زبانی:** کرکس: پرنده‌ای از رده لاشخورها / بام: پشت بام / **قلمرو ادبی:** کرکس: استعاره از دشمن فرومایه / بام میهن: اضافه استعاری / پر: استعاره از نیروی پرواز

### من زنده ام، معصومه آباد

هر کرکسی بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد باید پرهایش را به تربیت شدگان نسل ما باج دهد. ما اجازه نمی‌دهیم دشمن کشورمان را تهدید کند و اگر حمله کند نابود می‌شود.

## درک و دریافت

۱- به اعتقاد شما چگونه می‌توان از اینارگری آزادگان و جانبازان تجلیل کرد؟ - به ایشان امتیازهایی داده شود؛ مراسمی برای بزرگداشت ایشان برپا شود.

۲- ثبت خاطرات دوره جنگ، چه نقشی در حفظ ارزش‌های انقلاب اسلامی داشته است؟ - ثبت این یادمان‌ها به نسل آینده کمک می‌کند تا از تجربه گذشتگان بهره مند شود و از رخدادهای گذشته درس گیرد.